



درس فارج فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲ آذر ۸۹

مصادف با: ۱۶ ذی الحجه ۱۴۳۱

جلسه: ۳۵

موضوع کلی: مسئله اول

موضوع جزئی: تذیل: احکام اجتهاد

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

در مورد مجتهد مطلق که بر طبق مبنای مشهور اطلاق مجتهد مطلق به او میشود یعنی واجد ملکه استنباط هست لکن هنوز استنباط نکرده بحث است که آیا حق رجوع به مجتهد دیگر را دارد؟ به عبارت دیگر آیا این شخص میتواند از یک مجتهد دیگر تقلید کند یا اینکه باید خود به کار استنباط پرداخته و اجتهاد کند؟
عرض شد که دو قول در این مسئله وجود دارد:

قول اول: بعضی قائل به عدم جواز رجوع به مجتهد دیگر شدند بر مدعای خود سه دلیل اقامه کردند:

۱. حکم عقل

۲. سیره عقلا و سیره متشرعه

۳. ادله لفظیه که ادله لفظیه منصرف است از کسی که متمکن از تحصیل علم هست و یا اساساً اطلاق ندارد تا شامل

چنین شخصی بشود.

در هر صورت به این سه دلیل تمسک کرده‌اند و گفته‌اند که رجوع به مجتهد دیگر جائز نیست. حال ببینیم که این ادله برای اثبات مدعای قائل به عدم جواز رجوع کفایت میکند یا نه؟

بررسی ادله قائلین به عدم جواز رجوع:

بررسی دلیل اول:

دلیل آنها این بود که این شخص با وجود علم اجمالی این احکام در حق او منجز میشود و لازم است برای حصول مؤمن از عقاب خود این احکام را استخراج کند. یعنی تنها طریقی که برای این شخص میتواند مؤمن از عقاب باشد اجتهاد خود او است، تقلید نمیتواند برای چنین مجتهدی که ملکه استنباط را دارد ولی استنباط نکرده تحصیل مؤمن از عقاب بکند. بیان اینها در دلیل اول این بود.

عرض ما این است که همان طوری که در ابتدای امر قبل از اینکه واجد ملکه استنباط شود احتیاط، تقلید و اجتهاد جایز بود و هر سه طریق میتوانست برای او مؤمن از عقاب باشد و هیچ کدام تعیین نداشت و به نحو تخییری لازم بود از یکی از این سه طریق مؤمن از عقاب را تحصیل بکند، همانگونه که در بدو امر این جواز وجود دارد، الآن نیز که داری ملکه استنباط است ولی علم او به احکام فعلیت پیدا نکرده است باز آن دو طریق دیگر میتواند مؤمن از عقاب باشد. برای اینکه اگر این

شخص عالم و عارف به احکام باشد قطعاً قول دیگری نمیتواند برای او مؤمن از عقاب باشد اما در این فرض به چه دلیل نتواند با رجوع به غیر تحصیل مؤمن از عقاب بکند. به این نکته توجه شود، کسی که دارای ملکه استنباط است احتمال خطای مجتهد دیگر را میدهد و میگوید که من خود میتوانم مثلاً حکم صلاة در بلاد کبیره را استخراج بکنم اما اگر بخواهم به دیگری رجوع بکنم احتمال اینکه او در اجتهادش خطا بکند وجود دارد، لذا احتمال خطا را در مورد اجتهاد دیگری می‌دهد و این احتمال هست که اگر خود به ادله رجوع بکند کثیری از استدلالهایی که مجتهد دیگر به استناد آنها فتوا داده، به نظر خود این شخص خطا باشد لذا نمیتواند به دیگری رجوع کند.

اما میخواهیم ببینیم که آیا این احتمال میتواند مانع رجوع به مجتهد دیگر بشود یا نه؟ آیا این احتمال میتواند به اینجا منتهی شود که اگر این شخص رجوع به مجتهد دیگر کرد و به قول او عمل کرد این مؤمن از عقاب نباشد. این احتمال وجود دارد اما مسئله این است که این احتمال حتی در فرض استنباط خود او نیز وجود دارد، ولی وقتی خودش استنباط میکند به احتمال خطا توجهی نمیکند چون به نظر خودش به حجت استناد کرده است. در اینجا هم وقتی به فتوای غیر رجوع کرده و عمل میکند و از دیگری تقلید میکند در حقیقت استناد به حجت میکند. نگوئید الآن دیگر فتوای غیر در حق او حجت نیست، چرا حجت نباشد؟ وقتی این شخص خود هنوز علم فعلی به احکام پیدا نکرده است فتوای دیگری چرا حجت نباشد؟ بله اگر فتوا داده بود در اینجا اصلاً حجیت فتوای غیر برای این شخص محل اشکال بود اما تا مادامی که این حکم را پیدا نکرده ولو اینکه متمکن از تحصیل علم است، ولیفتوای غیر برای او مؤمن از عقاب است.

سؤال: ملکه استنباط چگونه حاصل میشود؟ مگر میشود کسی بدون استنباط ملکه برایش حاصل شود؟

استاد: شاید در ذهن شما اینگونه باشد که ملکه بعد از استنباطات زیاد حاصل می‌آید ولی اینگونه نیست، ملکه‌های که گفته میشود این نیست که کسی این قدر استنباط بکند تا این ملکه را پیدا بکند لذا عرض شد که بعضی در تعریف خود بجای ملکه تعبیر به قدرت بکار برده‌اند «القدرة علی استنباط الأحكام الشرعیة».

لذا در مجموع به نظر میرسد اینکه گفته‌اند عقل در این فرض اجازه رجوع نمیدهد چون مؤمن از عقاب وجود ندارد، این سخن صحیحی نیست.

بررسی دلیل دوم:

عمدهترین دلیل در باب تقلید همین سیره عقلانیه است، اساس این دلیلی بر سیره عقلانیه رجوع جاهل به عالم استوار است. مستدل مدعی بود که این سیره شامل ما نحن فیه و محل بحث نمیشود، یعنی کسی که واجد ملکه استنباط است و کسی که توانایی استنباط احکام شرعی را دارد در واقع عالم محسوب شده و رجوع این شخص به مجتهد دیگر از مصادیق رجوع عالم به عالم یا از مصادیق رجوع عالم به جاهل است و این قطعاً باطل است و در بین عقلا چنین سیرهای وجود ندارد. این نهایت سخنی است که مستدل در اینجا مطرح کرده است.

اشکال به این بیان این است که کسی که واجد ملکه استنباط است اما هنوز احکام شرعیه را استنباط نکرده عالم محسوب نمیشود، علم وی فعلی نشده و علم به احکام پیدا نکرده رتا رجوع به مجتهد دیگر از مصادیق رجوع عالم به عالم و یا عالم به جاهل باشد. وقتی که این شخص «لا یعد عالماً بالأحكام» رجوع او به مجتهد دیگر از مصادیق رجوع جاهل به عالم است، چه دلیلی دارید که سیره شامل این شخص نشود؟ بله به این شخص متمکن از تحصیل علم میگویند اما متمکن از تحصیل علم غیر از عالم است. بالاخره این شخص «لا یعد عالماً» و عالم محسوب نمیشود و در خصوص آنچه که نمیداند میتواند به عالم رجوع بکند لذا اصلاً شک نداریم در شمول سیره عقلائی نسبت به این مورد تا بخواهیم بگوییم که اگر شک بکنیم در حجیت و اعتبار این سیره مساوی با عدم حجیت است، اصلاً شک و تردیدی نداریم که این سیره شامل این شخص میشود.

اما از نظر سیره متشرعه هم که مستدل گفت سیره متشرعه بر این نیست که مجتهدی که احکام را استنباط نکرده به مجتهد دیگر رجوع بکند، میگوییم این طور نیست. خیلی از مجتهدین هستند که طبق مبنای مشهور ملکه استنباط را دارند ولی هنوز استنباط نکرده‌اند، تا مادامی که اینها استخراج حکم نکرده‌اند درباره این احکام چکار میکنند؟ استنباط در همه این مسائل زمان زیادی را میبرد، استنباط همه احکام به یک فرصت طولانی نیازمند است. در این ایام آیا این تقلید نمیکند؟ به نظر نمیرسد که سیره متشرعه در اینچنین مواردی بر این باشد که به دیگری رجوع نکنند. یعنی اینکه بگوییم سیره متشرعه در این موارد بر این است که مجتهد به غیر رجوع نمیکند این را قبول نداریم.

بررسی دلیل سوم:

ادعای مستدل این بود که ادله لفظیه و ادله جواز تقلید یا منصرف است از شخصی که متمکن از تحصیل علم است یا در مورد آن شخص اطلاقی ندارد بنا بر دو بیانی که در این باره وجود داشت. اجمالاً ادله جواز تقلید مثل آیه سؤال «فستلوا اهل الذکر إن کنتم لا تعلمون» بر فرض پذیرش دلالت این آیه بر جواز تقلید و ادله لفظیه دیگر سخن این است که ظاهر ادله جواز رجوع به غیر مختص کسی است که علم به احکام نداشته باشد، و این اطلاق دارد و شامل متمکن و غیر متمکن میشود. در مورد آیه «فستلوا اهل الذکر إن کنتم لا تعلمون» این کتتم لا تعلمون در واقع میگوید که وقتی که حکم را نمیدانید اعم از اینکه متمکن از تحصیل علم باشید یا متمکن از تحصیل نباشید. چه قرینه صارفهای نسبت به این اطلاق است؟ باید قرینه صارفه باشد که از این معنی به معنای دیگر منصرف بشود. اینچنین قرینه صارفهای نه در داخل خود دلیل و نه در خارج وجود ندارد و اینکه ادعا شده که اساساً اطلاق ندارد این خود محل بحث است. چرا اطلاق نداشته باشد؟ ظاهر «إن کنتم لا تعلمون» این است که اگر حکم را نمیدانید و علم ندارید بروید سؤال کنید. دلیلی هم که محقق اصفهانی آورده که احکام واقعیه بوسیله امارات معتبره در حق کسی که ملکه استنباط را دارا است منجز شده، این هم قابل قبول نیست. آنچه اجمالاً در اینجا میتوان ادعا کرد این است که این آیه «فستلوا اهل الذکر إن کنتم لا تعلمون» ظهور در کسی دارد که عالم فعلی به احکام نباشد. کسی را که متمکن از تحصیل علم است آیا یصدق علیه آن عالم أم لا؟ تمام بحث در این نقطه است.

مرحوم شیخ ادعا کرده‌اند که اگر خطاب شامل متمکن از تحصیل علم به احکام بود امر به سؤال مناسب نبود و این را یک قرین گرفتند و می‌گویند اگر قرار بود شامل متمکن از تحصیل علم بشود باید به جای «فَسئَلُوا» میگفت «فَطَلَبُوا الْعِلْمَ» بروید به دنبال تحصیل علم و چنین شخصی با امر به سؤال مورد خطاب واقع نمیشود. سخن ما با مرحوم شیخ این است که: اولاً که این دلیل اطلاق دارد، «إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» مخاطب آن فقط متمکنین از تحصیل علم نیستند تا بخواهد بجای امر به سؤال امر به تحصیل علم بکند بلکه مخاطب آیه کسانی هستند که نمیدانند چه اصلاً ندانند و متمکن از تحصیل علم نیستند اینک نمیدانند و متمکن از تحصیل علم هستند. اگر بخواهد هر دو گروه را مخاطب قرار بدهد و در کلام واحد اینها را جمع بکند و بگوید که اگر نمیدانید بروید یاد بگیرید آیا به غیر از امر به سؤال میتوانست چیز دیگری را بکار ببرد؟ امر به سؤال از اهل ذکر یک معنایی است که مشترک بین هر دو گروه است یعنی هم جاهلین و هم متمکنین از تحصیل علم، منتها در مورد کسانی که متمکن از تحصیل علم نیستند سؤال به یک وجه و یک مرتبه و به یک شکل است و در مورد کسانی که متمکن از تحصیل علم هستند سؤال به نحوه دیگر است ولی در هر دو بالاخره سؤال است، و سؤال یعنی مسألت علم، یعنی هر دو مسألت علم میکنند. در اصل مسألت علم هم متمکنین از تحصیل علم و هم غیر آنها با هم مشترکند و هیچ فرقی ندارند.

شما که میفرمایید که اگر خطاب آیه به متمکنین از تحصیل علم باشد دیگر امر به سؤال مناسب نیست این سخن محل اشکال است چونکه نمیگوییم که منحصر در متمکنین از تحصیل علم است بلکه میگوییم اطلاق دارد و شامل میشود هم کسانی که متمکن از تحصیل علم هستند و هم کسانی که متمکن از تحصیل علم نیستند و به همه میگوید که بروید سؤال کنید و مسألت کنید. و اگر میخواست به یک بیانی غیر از امر به سؤال بفرماید در آن وقت احتمالاً شامل کسانی که متمکن نیستند، نمیشد. از نظر شمول «لَا تَعْلَمُونَ» چه فرقی با «فَسئَلُوا» دارد که در مورد آن اطلاق را قائل هستید ولی در اینجا نه؟ پس در اینجا میتوانیم بگوییم که «فَسئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»^۱ یک دلیل لفظی است و هیچ منعی برای شمول نسبت به متمکن از تحصیل علم در او نیست. لذا این فرمایش مرحوم شیخ که ادعای انصراف کرده‌اند، قابل قبول نیست. مرحوم محقق اصفهانی هم که فرموده این ادله اساساً اطلاق ندارد، تا شامل چنین شخصی بشود، به دلیلی استناد کرده‌اند که محصل این دلیل این است که میفرماید احکام واقعیه از طریق امارات معتبره در حق کسی که ملکه استنباط را دارا است منجز شده و وجه تنجز این است که او با اینکه استنباط فعلی نکرده اما در هر صورت متمکن از استنباط حکم شرعی است میتواند احکام را از طریق امارات معتبره بدست آورد. لذا با این وصف حق رجوع به غیر را ندارد. اما غیر مجتهد با وجود این ادله چون متمکن از استنباط نیست و احکام در حق او منجز نشده لذا میتواند به غیر رجوع بکند.

۱. نحل/۴۳.

این کلام هم به نظر ما محل اشکال است، چون آنچه که قطعی است تنجز احکام واقعیه است، علم اجمالی داریم که خداوند ما را عبث نیافریده و تکالیفی را بر عهده ما قرار داده و این تکالیف بیان شده و این در بین این امارات است. تنجز آن تکالیف در حق مکلفین برای همه مکلفین ثابت و قطعی است، وقتی که علم به تنجز احکام پیدا کردیم همانطوری که در بحث از وجوب عقلی از ابدال ثلاثه گفتیم تنها یک چیز برای ما مهم است آن هم حصول مؤمن از عقاب است. این حصول مؤمن آیا فقط از راه اجتهاد حاصل میشود؟ نه، از راه تقلید و یا احتیاط هم این مؤمن حاصل میشود و آنچه ما داریم تنجز احکام است و البته بعد از آنکه در بین امارات جستجو کردیم و احکام را بدست آوردیم، تنجز نسبت به احکامی که کشف شده حاصل میشود و نسبت به بقیه دیگر این تنجز نیست.

مسئله این است که متمکن از تحصیل علم و کسی که میتواند علم را تحصیل بکند اما به هر دلیلی این کار را نکند، به چه دلیل مشمول این ادله لفظیه نشود؟ ادله لفظیه میگوید که اگر نمیدانید سؤال کنید. این اطلاق به چه دلیل محل اشکال باشد؟ هر چه تأمل میکنیم وجهی برای این فرمایش محقق اصفهانی به نظرمان نمیرسد که بگوییم این شخص حق رجوع به غیر ندارد و ادله لفظیه چنین اطلاقی در آن نیست.

بحث جلسه آینده: فرمایشی مرحوم آقای خوئی دارند که در جلسه آینده بررسی خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»